



معانی مجازی در قرآن مجید (بخش هفتم)
ناهمگونی در مواردی که اصل در همگونی است
یعقوب جعفری

به طوری که می‌دانیم، مجاز به معنای عبور از معنای حقیقی است و معنای مجازی معنایی است که لفظ در اصل برای آن وضع نشده ولی برای توسعه در مدلول الفاظ و به خاطر برخی نکته‌ها، در آن معنا به کار می‌رود. طبق این اصل پذیرفته شده در معانی مجازی، می‌توان مواردی را که ارتباط دو لفظ با یکدیگر بر خلاف قاعده صورت می‌گیرد از مصادیق مجاز دانست، چون این کار هم، برای رسیدن به معنایی است که در پشت معنای معمولی است. مثلاً وقتی در یک جمله خبری که از مبتدا و خبر تشکیل شده، متکلم بر خلاف قاعده اسم معنا را بر اسم ذات حمل می‌کند مانند (زید عدل) یا وقتی برای مبتدایی که حالت جمع دارد، خبر مفرد می‌آورد مانند (انما المشركون نجس) هدف او رساندن معنایی اضافه بر معنای معمولی است که می‌توان آن را یک معنای مجازی نامید.

در زبان عربی برای ارتباط دو لفظ در یک جمله، شرایط ویژه‌ای وجود دارد که بیشتر، مربوط به مطابقت آنها در جمع و تشبیه و افراد و یا در تذکیر و تأنیث و یا معرفه و نکره بودن و مانند آنهاست. اما گاهی این مطابقت به خاطر هدفی خاص و افاده معنایی ویژه لحاظ نمی‌شود.

هرچند وضع قواعد زبان عربی متأخر از زمان نزول قرآن است، ولی سعی شده است که این قواعد بر اساس تکلم قبایل عرب و مطابق با ادبیات قرآن تنظیم شود و لذا این قواعد را به‌روشنی در آیات قرآنی ملاحظه می‌کنیم. لیکن گاهی و در موارد اندکی این مطابقت در

□ ۵ معانی مجازی در قرآن مجید

آیات قرآنی منظور نشده که موضوع بحث ماست. اکنون برخی از این قواعد را به صورتی گذرا مطرح می‌کنیم و موارد اندکی را که در آیات قرآنی بر خلاف این قاعده هاست مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

اول: مبتدا و خبر

در یک جمله اسمیه که از مسند و مسندالیه یا همان مبتدا و خبر تشکیل شده، باید میان این دو از چند نظر مطابقت وجود داشته باشد:

۱. مطابقت در افراد و تشبیه و جمع. این مطابقت را در نوع آیات قرآنی ملاحظه می‌کنیم، ولی در چند آیه این مطابقت منظور نشده است:

هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف، ۲۰۳). در این آیه «هذا» مبتدا و مفرد است و اشاره به قرآن دارد و «بصائر» خبر آن و جمع «بصیره» است. ملاحظه می‌کنید که برای مبتدای مفرد خبر جمع آمده و از آن گذشته بصائر اسم معنی است و حمل آن بر اسم ذات بر خلاف معمول است. بنابراین، در این آیه دو ناهمگونی میان مبتدا و خبر وجود دارد. این ناهمگونی برای رساندن نهایت مبالغه در این خاصیت قرآن است که در انسان ایجاد بصیرت می‌کند. از یک سو از باب «زید عدل» این پیام را دارد که قرآن عین بصیرت است و از سوی دیگر جمع بودن «بصائر» اشاره به این است که قرآن در زمینه‌های مختلف و موضوعات گوناگون ایجاد بصیرت می‌کند.

وجوه دیگری هم گفته شده است؛ از جمله اینکه در اینجا مضاف حذف شده و در اصل ذو بصائر بوده^۱ و یا جمع بودن بصائر به اعتبار بصیرت یافتگان است، چون هر کسی بصیرت خاص خود را دارد. یا جمع بودن بصائر به این جهت است که «هذا» اشاره به آیات و سوره‌های قرآن است.^۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (توبه، ۲۸).

در این آیه مبتدا جمع ولی خبر آن مفرد است. در اینجا هم منظور مبالغه در پلیدی و نجاست مشرکان است. و نیز اشاره به اینکه مشرکان با تفاوتی که در معبودهایشان وجود

۱. سمین حلبی، الدر المصون، ج ۷، ص ۳۴۲.

۲. ابوحیان، البحر المحیط، ج ۵، ص ۳۶۱.

□ ۶ ترجمان وحی

دارد، همگی از یک جنس هستند.

در اینجا هم وجوه متعددی گفته شده، از جمله اینکه مضاف حذف شده و در تقدیر «ذوونجس» است.^۱ یا کلمه «نجس» مصدر است و در مصدر جمع و تشبیه و مفرد یکسان است.^۲ یا «نجس» صفت مشبیه است.^۳ ابن سیده در کتاب خود بابی را باز کرده و در آن کلماتی را بر شمرده که مؤنث و مذکر و جمع و مفرد آنها یکسان است و کلمه «رجس» را از جمله آنها معرفی کرده است.^۴ این در حالی است که ابن منظور جمع هر دو کلمه «نَجِس» و «نَجَس» را «انجاس» ذکر کرده است.^۵

۲. مطابقت در تذکیر و تأنیث. این مطابقت هم در نوع آیات قرآنی منظور شده ولی

استثناهایی هم وجود دارد:

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (قیامت، ۱۴). در این آیه «بصیره» مؤنث و خبر برای «الانسان» است که مذکر است. در اینجا نیز هدف مبالغه است؛ یعنی انسان به شدت بر نفس خود بصیرت دارد و خود را خوب می‌شناسد. استعمال «تاء» در مبالغه شایع است مانند علامه، نسابه، راویه و... به نظر می‌رسد که علاوه بر مبالغه، الحاق «تاء» به «بصیر» برای رعایت فواصل آیات هم هست، چون آیه بعدی با «هاء» تمام می‌شود: «وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ». این آیه هم هنگام وقف با «هاء» تمام شده است.

البته وجوه دیگری هم گفته شده، مانند اینکه «انسان» در این آیه نماینده اعضا و جوارح است و لذا «بصیره» به صورت مؤنث آمده،^۶ یا تقدیر آیه چنین است: بَلِ الْإِنْسَانِ عَيْنَ بَصِيرَةٍ عَلَىٰ نَفْسِهِ و تا برای تأنیث است و بصیره صفت برای مبتدای محذوف است و آن همان «عین» است که مؤنث است.^۷

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۱۰۵.

۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۵، ص ۲۶۹.

۴. ابن سیده، المخصص، ج ۵، ص ۱۵۳.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۶.

۶. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۷.

۷. ابوحیان، البحرالمحیط، ج ۱۰، ص ۳۴۷.

□۷ معانی مجازی در قرآن مجید

قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (یس، ۷۸)

در این آیه، در جمله «هِيَ رَمِيمٌ» مبتدا مؤنث و خبر مذکر است که با قواعد مطابقت ندارد. می توان گفت که در اینجا هم هدف این تغییر رساندن مبالغه است و اینکه استخوانها به شدت پوسیده است، و همین عدم مطابقت که سؤال برانگیز است می تواند دلیل بر تأکید باشد. و همان گونه که در نمونه قبلی گفتیم، رعایت فواصل آیات هم می تواند مرجح دیگری باشد، چون آیه بعدی با کلمه «علیم» ختم می شود که با «رمیم» هم قافیه است.

و جوهی هم در اینجا گفته شده و آن اینکه: رمیم اسم است به معنای استخوانهای پوسیده شده و وصف بر وزن فعیل به معنای فاعل یا مفعول نیست. بنابراین تاء تأنیث بر آن داخل نمی شود.^۱ یا رمیم معدوله از رمیمه است و در معدوله رعایت تطابق لازم نیست، مانند «بَغِيًّا» در «وَمَا كَانَتْ أُمُكِ بَغِيًّا» (مریم، ۲۸) که از «باغیه» عدول کرده است.^۲ یا رمیم صفت به معنای مفعول است، مانند قتیل و جریح که مذکر و مؤنث آن یکی است.^۳ یا رمیم فعیل به معنای مصدر است که خبر واقع شده و مطابقت در آن لازم نیست.

اینکه زمخشری «رمیم» را اسم جامد معرفی می کند جای تعجب است، چون این واژه فعل و مشتقات متعددی دارد، مانند رَمَّ يَرُمُّ، ترمیم و امثال آن. مگر اینکه منظور او همان سخن قرطبی باشد که آن را معدوله دانسته است.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا. السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ كَانٌ وَعَدُهُ مَفْعُولًا (مُزَّمَل، ۱۷-۱۸).

در این آیه برای لفظ «السَّمَاءُ» که مؤنث است خبر مذکر آمده (مُنْقَطِرَةٌ به). با توجه به قبل و بعد این جمله، مقام، مقام تهدید و تهویل است که تأکید و مبالغه را اقتضا می کند. طبق بیان قبلی عدم مطابقت می تواند نشانه تأکید و مبالغه باشد. این در حالی است که در آیه إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ (انفطار، ۱) برای «السَّمَاءُ» فعل مؤنث آمده و مطابقت لحاظ شده است. اینجا مقام، مقام تهدید نیست و نیازی به تأکید و مبالغه وجود ندارد.

در توجیه عدم مطابقت مبتدا و خبر در این آیه نیز و جوهی گفته شده، مانند اینکه «منفطر»

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۳۱.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۹.

۳. ابن عجبیه، تفسیر ابن عجبیه، ج ۵، ص ۲۲۱.

□ ۸ ترجمان وحی

به معنای ذات انفطار است، یا صفت خبر محذوف است به تقدیر: «شیءٌ منفطر به»، یا سماء به معنای سقف است که مذکر است.^۱ یا «السَّمَاء» مؤنث مجازی است و الحاق «تاء» به خبر یا صفت آن الزامی نیست.^۲ یا «سما» مؤنث و مذکرش یکی است.^۳

ما تصور می‌کنیم که مقدر گرفتن «ذات» در اینجا و «ذو» در مثالهای قبلی از باب درماندگی و نیافتن وجه مناسب است، و گرنه به چه دلیل به جای ذات انفطار، منفطر گفته شده است؟ همچنین برای توجیه عدم مطابقت، برای لفظ مؤنث که در جمله آمده یک لفظ مترادف مذکر پیدا کنیم و بگوییم آن منظور است (مانند اینکه سماء به معنای سقف است) که این هم از درماندگی است.

نمونه‌های دیگری مشابه آیات یاد شده در قرآن کریم وجود دارد که باید بررسی شود، مانند: **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** (اعراف، ۵۶). **وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ** (شوری، ۱۷). **وَأَمْرَأَتِي غَاقِرٌ** (آل عمران، ۴۰).

دوم: فعل و فاعل

۱. لزوم مطابقت از نظر تذکیر و تأنیث. فعل و فاعل باید در تذکیر و تأنیث یکسان باشند. البته در مؤنث حقیقی مطابقت فعل الزامی و در مؤنث مجازی اختیاری است و در قرآن کریم نمونه‌ای را نیافتیم که خارج از قاعده باشد. فقط این را می‌گوییم که جملاتی در آیات قرآن وجود دارد که فاعل مؤنث مجازی است و فعل آن مذکر است ولی عین آن جمله در آیه دیگر هم آمده و فعل آن مؤنث است، مانند: **قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ** (اعراف، ۷۳) که فعل آن مؤنث است و عین همین تعبیر در آیه دیگر با فعل مذکر ذکر شده است: **فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ** (انعام، ۱۵۷). نمونه دیگر: **وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ** (هود، ۶۷) **وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ** (هود، ۹۴).

نمونه دیگر: **فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ** (بقره، ۲۷۵). **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ** (یونس، ۵۷).

۱. هر سه وجه را زمخشری عنوان کرده است، الکشاف، ج ۴، ص ۶۴۳.

۲. ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۲۹، ص ۲۵۹.

۳. الفراء، معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۹۹.

□ ۹ معانی مجازی در قرآن مجید

به نظر می‌رسد که این تذکیر و تأنیث، که البته هر دو درست است، تابع سیاق و مفهوم آیه با توجه به جایگاه آن در مجموع آیات قبل و بعد است. مثلاً در نمونه اول، آیه سوره اعراف قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ (اعراف، ۷۳) مربوط به جریان محاجه صالح پیامبر با قوم خویش است و منظور از بینه معجزات و براهین نبوت از جمله ناقه صالح است و چون معجزات مؤنث است، مناسب آن، مؤنث بودن فعل است، ولی در آیه سوره انعام قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ که پاسخ مشرکان است که می‌گفتند چرا بر ما کتابی نازل نشده، منظور از بینه قرآن است که مذکر است و فعل «جاءکم» هم مذکر انتخاب شده است. آنچه گفتیم به صورت یک احتمال است و باید بگوییم که خدا به آنچه نازل کرده داناتر است.

۲. لزوم مفرد بودن فعل، زمانی که فاعل آن اسم ظاهر باشد. در مواردی که فاعل یک فعل اسم ظاهر است و فاصله‌ای هم میان نشان نیست باید فعل مفرد باشد اگر چه فاعل آن مثنی یا جمع باشد. مثلاً می‌گوییم: جاء رجل، جاء رجلان، جاء رجال. اما اگر فاعل فعل ضمیر باشد، مطابقت فعل و فاعل الزامی است.

حال می‌گوییم در قرآن کریم همواره این قاعده لحاظ شده است، ولی دو مورد وجود دارد که بعضی تصور کرده‌اند خلاف این قاعده است:

وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (انبیاء، ۳). ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ (مائده، ۷۱). گفته شده «اسروا» فعل جمع است، در حالی که فاعل آن «الذین ظلموا» اسم ظاهر است، و همین طور دو فعل «عموا» و «صموا» به صورت فعل جمع هستند، در حالی که فاعل آنها «کثیر منهم» اسم ظاهر است. طبق قاعده باید به جای «اسروا» «اسر» و به جای «عموا و صموا» «عمی و صم» گفته می‌شد.

در توجیه این موارد مطالبی عنوان کرده‌اند که بعضی از آنها قابل قبول نیست؛ مثلاً در بسیاری از کتب تفسیری و ادبی گفته شده که آن مطابق با لغت بنی طی و از باب «اکلونی البراغیث» است.^۱ این توجیه، توجیه مناسبی به نظر نمی‌رسد، چون در شأن قرآن نیست که در چند آیه لهجه یک قبیله خاص را به کار برد.

علاوه بر این توجیه معروف، وجوه بسیار دیگری هم گفته‌اند که مناسب‌ترین آنها وجهی

۱. ابن هشام، مغنی اللیب، ص ۴۷۹؛ مرادی، الجنی الدانی، ج ۱، ص ۲۸.

□ ۱۰ ترجمان وحی

است که زمخشری و دیگران^۱ احتمال داده‌اند و آن اینکه «الذین ظلموا» بدل از واو جمع «اسرّوا» همچنین «کثیرمنهم» بدل از واو جمع «عموا و صمّوا» است و در هیچ یک از دو مورد فاعل اسم ظاهر نیست بلکه ضمیر جمع است که به ما قبل برمی‌گردد.

سوم: صفت و موصوف

در بیشتر انواع توابع، مطابقت تابع و متبوع لازم است، به ویژه در صفت و موصوف که باید از هر نظر مطابقت وجود داشته باشد و از نظر اعراب و تعریف و تنکیر و افراد و تشبیه و جمع، صفت باید همگون با موصوف باشد. این قاعده در آیات قرآنی نیز جریان دارد. در عین حال، در مواردی از آیات قرآن، این همگونی لحاظ نشده است.

۱. مطابقت در اعراب

صفت و موصوف از نظر اعراب باید یکسان باشند، ولی در مواردی برای رساندن معنایی اضافه بر مفهوم وصف، این تطابق لحاظ نمی‌شود. این حالت را «نعت مقطوع» می‌گویند و بیشتر در مقام مدح یا ذم یا ترحم اتفاق می‌افتد. حتی بعضی از نحویان معتقدند که در چنین شرایطی تغییر اعراب الزامی است.^۲

مثالی که برای آن از قرآن ذکر کرده‌اند، این آیه است: وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (مسد، ۴) در این جمله «امرأته» عطف بر ضمیر «سیصلی» و مرفوع است؛ یعنی ابولهب و زن او وارد آتش خواهند شد. سپس صفتی برای زن ابولهب می‌آورد: «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» که منصوب است و چون مقام، مقام ذم و نکوهش و توییح است، صفت و موصوف از نظر اعراب مطابق نیستند. در این گونه موارد فعلی مقدر می‌شود، مانند اعی، اذکر و...

البته حالت قطع اعراب به خاطر مدح و ذم، علاوه بر صفت و موصوف، در عطف هم وجود دارد که ذکر خواهد شد.

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۱۰۲، نحاس، اعراب القرآن، ج ۳، ص ۴۶. و منابع دیگر.

۲. النحو الوافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

□ ۱۱ معانی مجازی در قرآن مجید

۲. مطابقت در افراد و تشبیه و جمع

از این نظر هم باید صفت تابع موصوف باشد. در آیات قرآنی نیز این قاعده جریان دارد. ولی در چند آیه خلاف آن را می‌بینیم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (انبیاء، ۴۷). در این آیه برای «الموازن» که جمع میزان است، صفت «القسط» ذکر شده که مفرد است. به نظر ما در اینجا هم مانند موارد قبلی، هدف تأکید بیشتر بر عادلانه بودن است؛ گویا آن ترازوها با وجود کثرت و تعدد، از نظر دقت درسنجش آنچنان درحد بالایی قرار دارند که گویا همه آنها یک حقیقت واحده و عین قسط هستند.

البته توجیهاات دیگری هم گفته شده، مانند اینکه مثل موارد مشابه مضاف حذف شده به تقدیر «ذوات القسط»،^۱ یا قسط مصدر است و مفرد و تشبیه و جمع در مصدر یکی است، یا میزان در قیامت یکی بیش نیست و جمع بسته شدن آن به اعتبار تعدد اعمال یا افراد است.^۲ یا «القسط» مفعول لأجله است به تقدیر: «لأجل القسط»^۳ یا میزان واحد را به سبب داشتن وزن‌های گوناگون می‌توان، «موازن» گفت و به همین سبب «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» به معنای «نضع المیزان القسط» است.^۴

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ (انسان، ۲). در این آیه «امشاج» که جمع است صفت «نطفه» که مفرد است، قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که جمع بودن «امشاج» اشاره به مواد و ترکیبات متعددی است که در نطفه وجود دارد، به خصوص ترکیباتی که زمینه رشد غرائز و استعدادها می‌شود. در واقع، نطفه از مواد گوناگون ولی مخلوط تشکیل شده است.

به گفته لغویان «امشاج» جمع «مشیح» به معنای مخلوط است، مانند یتیم و ایتم.^۵ ولی زمخشری گفته: امشاج مفرد است و برای همین صفت برای مفرد قرار گرفته و صحیح نیست

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲. وهبه زحیلی، التفسیر المنیر، ج ۱۷، ص ۶۵.

۳. ابوحیان اندلسی، البحر المحیط، ج ۷، ص ۴۳۵.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۵. جوهری، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۳۶۴. در چندین کتاب لغت هم امشاج جمع مشیح دانسته شده است. مانند: قاموس،

تهذیب اللغة، لسان العرب و...

که امشاج را جمع مکسر بدانیم، چون وصف برای مفرد واقع می‌شود.^۱ سخن زمخشری را نمی‌توان پذیرفت، چون دلیلی که آورده نوعی مصادره به مطلوب است و از آن گذشته بعضی از بزرگان ادب عربی از جمله سیبویه تصریح کرده‌اند که وزن افعال اختصاص به جمع دارد. ابوحیان گفته: سخن زمخشری مخالف تصریح سیبویه و دیگر نحویان است که گفته‌اند وزن افعال برای مفرد نیست.^۲

۳. مطابقت در تذکیر و تأنیث.

صفت و موصوف در مذکر یا مؤنث بودن هم باید یکسان باشند. این اصل در آیات قرآنی جاری است، ولی در چند مورد لحاظ نشده است.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا (فرقان، ۴۹) کلمه «بلدة» مؤنث است ولی صفتی که برای آن آورده شده (میتاً) مذکر است. عین این تعبیر در دو آیه دیگر هم آمده است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا (زخرف، ۱۱)

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (ق، ۱۱)

با این حال در آیه دیگری برای «بلدة» صفت مؤنث آمده است:

بَلْدَةً طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ (سبأ، ۱۵)

پیش از بحث درباره تذکیر و تأنیث صفت در این آیات، می‌گوییم: میت با تشدید یاء و میت بدون تشدید آن به یک معنایند. و بعضی گفته‌اند که میت با تشدید در مرده انسان و میت بدون تشدید در مرده حیوان و به طور کنایی در مرده جمادات به کار می‌رود.^۳ ضمناً «میت» بر وزن «فعل» است نه بر وزن «فعلیل».

سیبویه گفته: برخی از وزن‌های «فعلیل» در مذکر و مؤنث یکسانند. خداوند می‌فرماید: وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا^۴ (ق، ۱۱). بسیاری از اهل لغت و ادب در توجیه مذکر بودن «میتاً» در این آیه

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۶۶۶.

۲. ابوحیان، البحر المحيط، ج ۱۰، ص ۳۵۹.

۳. فیومی، المصباح المنیر، ج ۹، ص ۸۴. البته آیاتی مانند: إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ (فاطر، ۹) أَوْ مِنْ كَانٍ مَيِّتًا (انعام، ۱۲۴) آن را نقض می‌کند.

۴. سیبویه، الکتاب، ج ۳، ص ۶۶۳.

□ ۱۳ معانی مجازی در قرآن مجید

همانند سیبویه گفته‌اند: واژه میّت و میّت در تذکیر و تأنیث یکی هستند.^۱ ولی بیشتر مفسران توجیه دیگری بیان کرده‌اند و آن اینکه کلمه «بلده» به معنای «بلد» یا «مکان» است که مذکر است، و آوردن صفت مذکر برای آن منعی ندارد و مانند: فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَمِيَّةٍ (فاطر، ۹) است.^۲ ابوحیان توجیه دیگری دارد. وی می‌گوید: «میّتاً» از نظر وزن شبیه مصدر است و در مصدر مذکرو مؤنث یکی است.^۳ ابن سیده وجه دیگری را مطرح می‌کند و آن اینکه «میّتاً» در اصل «میّته» است و در این آیه به جهت تخفیف، تاء آن حذف شده است.^۴

ملاحظه می‌کنید و جوهی که این مفسران گفته‌اند، چندان استوار نیست و می‌توان آنها را از باب «علت پس از وقوع» دانست. اینکه «بلده» به معنای «بلد» باشد چه دلیلی دارد؟ اگر چنین بود همان بلد را به کار می‌برد؛ چنان که در آیه: فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَمِيَّةٍ (فاطر، ۹) به کار برده است. و نیز حذف تاء از آخر کلمه به جهت تخفیف در این گونه موارد که علامت تأنیث است جایز نیست و نقض غرض است. و نیز گفتن اینکه این کلمه از نظر وزن شبیه مصدر است و در مصدر تذکیر و تأنیث یکسان است، سخنی سست و بی‌پایه است، چون مجرد شباهت دو کلمه به یکدیگر از نظر وزن، حکم هر یک را نسبت به دیگری جاری نمی‌کند و کسی چنین نگفته است.

آنچه به نظر می‌رسد این است که کلمه «میّتاً» در اینجا صفت مشبّهه به معنای میّت نیست تا برای رفع محذور، به این تکلفات چنگ بزنیم، بلکه کلمه «میّتاً» اسم مصدر است و تأنیث و تذکیر در آن یکسان است و شاید صفت قرار گرفتن این کلمه برای تأکید و مبالغه است، همان گونه که پیش از این بارها گفته‌ایم.

۱. مانند: جوهری، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۵۲، ص ۴۱۱.

۳. البحر المحیط، ج ۸، ص ۱۶۱.

۴. ابن سیده، المخصص، ج ۵، ص ۱۱۱.

چهارم: معطوف و معطوف علیه

نحویان مطابقت معطوف و معطوف علیه را از جهات گوناگون ضروری می‌دانند. ابن هشام گفته است: حکم معطوف این است که باید در چهار چیز از ده چیز تابع معطوف علیه باشد: در اعراب سه گانه، در افراد و تشبیه و جمع، در تذکیر و تأنیث و در تعریف و تنکیر.^۱

در آیات قرآنی همه جا مطابقت این دو را مشاهده می‌کنیم ولی در دو مورد مطابقت میان معطوف و معطوف علیه رعایت نشده است. ما نخست این دو آیه را ذکر می‌کنیم سپس درباره آنها بحث خواهیم کرد.

وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ أَبْنَى السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ (بقره، ۱۷۷).

در این آیه کلمه «وَ الْمُؤْفُونَ» به سبب عطف بر «من آمن» مرفوع است، اما کلمه «والصابرین» که عطف بر «الْمُؤْفُونَ» است منصوب است و طبق قاعده لازم بود که به حالت رفع: «والصابرون» می‌آمد.

لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ (نساء، ۱۶۲).

در این آیه هم کلمه «وَ الْمُقِيمِينَ» عطف بر «الرَّاْسِخُونَ» است که مرفوع است ولی به حالت نصب آمده و معطوف‌های بعدی «الْمُؤْتُونَ»، «الْمُؤْمِنُونَ» مرفوع‌اند. می‌بینیم در میان صفاتی که عطف بر «الرَّاْسِخُونَ» است تنها «الْمُقِيمِينَ» در وسط حالت نصب دارد.

درباره این دو آیه بحث‌های زیادی شده است. حتی درباره «والمُقِيمِينَ» از عایشه نقل شده که آن را خطای کاتبان مصحف در زمان عثمان دانسته است.^۲ در حالی که این نه تنها خطا نیست، بلکه همان گونه که بزرگان اهل ادب و تفسیر گفته‌اند، یکی از وجوه بلاغت است که به آن «قطع اعراب» گفته می‌شود و نظیر آن را در تطابق صفت و موصوف هم داریم که پیش از

۱. ابن هشام، شرح شذورالذهب، ص ۵۶۲، (متن و شرح این کتاب هر دو از ابن هشام است).

۲. الاتقان، ج ۲، ص ۳۲۰.

این بیان شد.

به گفته بزرگان ادب عربی، در جایی که چند صفت به یکدیگر عطف شده باشند، در میان آنها یکی را که اهمیت بیشتری دارد، با اعرابی جداگانه می‌خوانند تا برای خواننده اهمیت آن صفت گوشزد شود. در صورتی که معطوف‌ها همه منصوب باشند، صفت مورد نظر را مرفوع و اگر همه مرفوع باشند آن را منصوب می‌خوانند که این دومی رواج بیشتری دارد. البته در اینجا فعلی مناسب مانند «اخص بالذكر» یا «اعنی» در تقدیر است که آن را نصب می‌دهد. سیبویه در الکتاب خود، بابی تحت عنوان «باب ما یتنصب علی التعظیم والمدح» دارد^۱ و در آنجا این موضوع را مطرح می‌کند و هر دو آیه را که در بالا نقل کردیم از همین باب می‌داند و برای آن مثالی از شعر عربی می‌آورد. «الخرنق» گفته:

لا یبعدن قومی الذین هم
والنازلین بکل معترک
سمّ العداة وآفة الجزر
والطیبون معاقد الازر^۲

در این شعر کلمه «النازلین» عطف بر «سمّ العداة» است که مرفوع است ولی به سبب اختصاص به مدح، منصوب آمده است.

از ابوعلی فارسی نقل شده است که گفته: هنگامی که چند صفت متوالی در مقام مدح یا ذم ذکر می‌شود، بهتر است که اعراب آن مخالف اعراب بقیه باشد.^۳

بنابراین، در آیه اول منصوب بودن کلمه «الصابرين» که عطف بر «الموفون» است به سبب اهمیت ویژه‌ای است که صفت صبر دارد؛ به خصوص صبر در مقام جنگ و جهاد که در ذیل آیه به آن اشاره شده است: «وحین البأس». در آیه دوم هم منصوب بودن «وَأَلْمُتِّمِينَ الصَّلَاةَ» به جهت اختصاص و مدح است و قطع اعراب برای نشان دادن عظمت نماز است.

۱. سیبویه، الکتاب، ج ۲، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. به نقل از ابوحیان در البحر المحیط، ج ۲، ص ۱۴۰.

پنجم: ضمیر و مرجع آن

از جمله مواردی که رعایت مطابقت در آن لازم است، ضمیر و مرجع آن است که باید از نظر تأنیث و تذکیر و افراد و تشبیه و جمع همسان باشند. در قرآن کریم نیز همواره این همسانی را می بینیم ولی در چند مورد این تطابق لحاظ نشده است:

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ الَّذِينَ وَاللَّذِينَ هُمْ عَنْكُمْ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۱۸۰-۱۸۱).

در این آیه ضمیر متصل در «بدله» و «سمعه» به «الوصیة» برمی گردد. این در حالی است که ضمیر، مذکر و مرجع آن مؤنث است. البته کلمه «وصیة» مؤنث مجازی است، ولی طبق قواعد مسلم نحوی، ضمیری که به مؤنث برمی گردد باید مؤنث باشد و در این حکم فرقی میان مؤنث حقیقی و مجازی نیست؛ هرچند فعلی را که بر مؤنث مجازی حمل می شود، می توان مذکر یا مؤنث آورد؛ مثلاً «طلع الشمس» و «طلعت الشمس» هر دو درست است، ولی «الشمس طلعت» درست نیست، باید گفت: «الشمس طلعت».

در توجیه آیه یاد شده در بالا، نحویان و مفسران وجوهی گفته اند. سمین حلبی شش وجه ذکر کرده که عبارتند از:

۱. الوصیة، هرچند از نظر لفظ مؤنث است ولی به معنای «الایصاء» است که مذکر است و ضمیر به خود «الوصیة» برمی گردد.
۲. ضمیر به «الایصاء» برمی گردد که «الوصیة» بر آن دلالت می کند.
۳. ضمیر به حکم و فرضی باز می گردد که خداوند در صدر آیه به آن دستور داده است.
- ۴، ۵ و ۶. ضمیر به «الکتاب» که از «کتب علیکم» استفاده می شود و یا به «حقاً» و یا به «المعروف» برمی گردد.^۱

آنچه در سیاق این وجوه قابل توجه است و قائلان بیشتری دارد، سه قول است: ۱. مرجع ضمیر «بدله» «الایصاء» است که «الوصیة» بر آن دلالت می کند. بیشتر مفسران به این وجه تمایل دارند.

به نظر می رسد که ارجاع ضمیر به «الایصاء» این مشکل را دارد که «الایصاء» (یعنی وصیت کردن) چیزی نیست که قابل تغییر و تبدیل باشد، چون شخص وصیت کرده و تمام

۱. سمین حلبی، الدر المصون، ج ۲، ص ۲۴۷.

شده است، آنچه قابل تبدیل است مضمون آن وصیت است.

۲. ضمیر «بدله» به فرض و حکمی که در این آیه است برمی گردد. این وجه را هم برخی مفسران گفته‌اند.^۱ اما طبری این وجه را رد می‌کند و می‌گوید: امر خدا را هیچ کس نمی‌تواند تغییر بدهد.^۲ شیخ طوسی پس از نقل کلام طبری اضافه می‌کند که رمانی گفته این سخن باطل است، چون منظور از حکم و فرض خدا همان وصیت موصی است؛ گویا گفته شده: «کتب علیکم وصیة مفروضة علیکم».^۳ طبق بیان رمانی ضمیر به فعل موصی برمی‌گردد که اجرای آن از سوی خدا واجب شده است.

۳. ضمیر «بدله» به «القول» یا «الكلام» یعنی سخنی که موصی گفته برمی‌گردد و «الوصیة» بر آن دلالت می‌کند. این قول را ابن عاشور گفته و آن را ترجیح داده، هرچند در ادامه، قول به بازگشت ضمیر به «المعروف» را هم احتمال داده است.^۴

ما تصور می‌کنیم که مرجع ضمیر، مضمون وصیت است که از قول و وصیت موصی حاصل می‌شود و به همین جهت است که قابل تبدیل و تغییر است و شاید نکته‌ای که ضمیر را مذکور آورده این باشد که نفس وصیت کردن قابل تبدیل نیست، چون مقام، مقام انشاء است و لذا ضمیر را مطابق کلمه «الوصیة» نیاورده، آنچه قابل تبدیل است، مضمون و محتوای وصیت است.

علامه طباطبایی وجه دیگری را گفته که مبنای آن برای ما معلوم نشد. ایشان گفته‌اند: ضمیر «بدله» و ضمائر بعدی همه به «الوصیة» برمی‌گردد و اینکه ضمیر مذکور آمده برای آن است که «الوصیة» مصدر است و در مصدر تأنیث و تذکیر هر دو جایز است.^۵ آنچه در قواعد نحوی آمده جواز تذکیر و تأنیث در وصفی است که برای مصدر می‌آید. اما در ارجاع ضمیر به مصدر چنین مطلبی را در جایی ندیدیم.

۱. البحر المحیط، ج ۲، ص ۱۶۵؛ فخر رازی، ج ۵، ص ۲۳۵.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۷۲.

۳. شیخ طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. ابن عاشور، التحریر و التنبؤ، ج ۲، ص ۱۵۰.

۵. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۳۹.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (نساء، ۸).

در این آیه نیز مانند آیه قبل برای کلمه «الْقِسْمَةَ» که مؤنث است ضمیر مذکر آمده و آن ضمیر متصل «منه» در «فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ» است.

در اینجا هم وجوهی گفته شده، از جمله اینکه ضمیر «منه» به «القسمة» بر نمی‌گردد بلکه به «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» در آیه قبل بر می‌گردد.^۱ یا به «المال» بر می‌گردد که «الْقِسْمَةَ» بر آن دلالت می‌کند. یا «القسمة» به معنای «المقسوم» است.^۲

عدم مطابقت ضمیر با مرجع خود در این آیه مانند آیه قبل چندان مورد توجه مفسران قرار نگرفته و بسیاری از آنها اصلاً این موضوع را مطرح نکرده‌اند، در حالی که تفاوتی میان این آیه و آیه قبل از نظر عدم مطابقت وجود ندارد، و این شاید بدان جهت باشد که آنان مسلم گرفته‌اند که ضمیر به «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» در آیه قبل بر می‌گردد. و حق هم همین است.



۱. الکشاف، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲. دو وجه اخیر را ابوحنیفان گفته است: البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۷.